

پیامبر و میدان نبرد

جعفر سبحانی

پس از جنگ بدر

بسیاری از تاریخ‌نویسان اسلامی عقیده دارند که جنگ‌های تن‌به‌تن و حمله‌های دستجمعی در غزوه «بدر» تاظهر ادامه داشت و آتش جنگ با فرار «قریش» و اسیر گشتن عده‌ای از آنها هنگام زوال خاموش گردید، و رسول خدا پس از دفن اجساد شهداء نماز عصر را در آنجا گزارد و پیش از غروب آفتاب از بیابان «بدر» بیرون آمد.

رسول اکرم در این وهله با نخستین اختلاف یاران خود؛ در نحوه تقسیم «غنیمت» روبرو گردید. و هر کدام از دسته‌های ارتش اسلام خود را احق و اولی میدانست.

پاسداران برج‌فرماندهی کل قوا، مدعی بودند که حفاظت جان پیامبر با ما بوده، چه عملی بالاتر از این است؟!، گرد آورندگان «غنیمت» از آنجا که دست‌به‌جمع‌آوری و حیازت آنها زده بودند خود را بر دیگران مقدم میدانستند، گروهی که دشمن را تا آخرین لحظه امکان، تعقیب کرده و فراری داده بودند و از این طریق فرصت برای جمع‌غنائم بدست آمده بود، خود را مستحق‌تر از دیگران میدانستند.

هیچ عاملی برای يك ارتش مضرت‌تر از این نیست که میان واحدهای يك سپاه اختلاف و دودستگی ایجاد شود، پیامبر برای سرکوب کردن آمال مادی، و خاموش کردن سروصدا تمام غنائم را به «عبدالله کعب» سپرد و عده‌ای را گمارد که او را در حمل و نقل و نگهداری «غنیمت» کمک کنند تا در این باره چاره و راه حلی پیدا نماید.

قانون عدل و انصاف ایجاب میکرد که همه ارتش در آن ذیسهام باشند، زیرا همه کار کرده و مسئولیت داشتند، و هیچ واحدی بدون فعالیت واحدهای دیگر نمیتوانست پیشرفت کند، از این نظر در میان راه «غنیمت» هارا بطور مساوی تقسیم کرد؛ و برای کسانی که از مسلمانان کشته شده بود، سهمی جدا کرد و به بازماندگان آنها پرداخت.

پنج‌بگ « غنیمت » بتصریح - آیه ۱۶ - سوره انفال (آیه‌خمس) متعلق بخدا ورسول او و خویشان و یتیمان و ینویان و مسافران و امانده از اهل بیت است ، ولی پیامبر در این نبرد خمس غنیمت را نیز میان ارتش تقسیم کرد ، ممکن است آیه خمس تا آنروز نازل نگردیده بود، و یا پیامبر روی اختیاراتی که دارد ، برای تکثیر سهام مجاهدان ، از برداشت خمس صرف نظر کرده است.

دو اسیر در راه کشته شد

در یکی از منازل اسیران را از برای پیامبر عبور دادند و در تنگه « صفراء » نضر بن حارث که از دشمنان سرسخت مسلمانان بود اعدام گردید و در « عرق الطیبه » عقبه بن ابی معیط بفرمان پیامبر کشته شد .

اکنون این پرسش پیش می‌آید با اینکه دستور اسلام درباره اسیران جنگی اینست که اسیران برده مسلمانان و مجاهدان اند ، و بقیمت‌های متناسبی در بازار فروخته میشوند چرا پیامبر در باره این دو نفر تبیض قائل شد ؟ پیامبری که درباره اسیران بدر خطاب به مسلمانان کرد و چنین گفت : **استوصوا بالاساری خیراً** درباره اسیران نیکی کنید ، چطور در باره اینها چنین تصمیم گرفت ؟

« ابو عزیز » پرچمدار قریش در جنگ بدر میگوید از آنروزی که پیامبر اسیران را سفارش کرد ، ما بقدری در میان آنها محترم بودیم. تا ما را سر نمی‌کردند خود دست بغذا نمی‌زدند .
با این مقدمات کشتن این دو اسیر روی مصالح عمومی اسلامی بوده نه به منظور انتقام جوئی زیرا آنان از سران کفر و طراح نقشه‌های ضد اسلامی بودند و تحریکات قبائل زیر سر اینها بود ، چه بسا پیامبر اطمینان داشت که آنان پس از آزادی باز دست بکارهای خطرناکی خواهند زد .

اعزامیهای پیامبر بمدینه

« عبدالله رواحه » و « زید حارثه » از طرف پیامبر مأمور شدند که هر چه زود تر خود را بمدینه برسانند و به مسلمانان بشارت دهند که اسلام پیروز گردید و سران کفر از قبیل عقبه ، شیبه ، ابو جهل زعمه ، ابوالبحتری ، امیه ، نبیه و منبه و ... کشته شدند ، آنان هنگامی وارد شدند که مسلمانان از دفن دختر پیامبر اکرم همسر عثمان بر میگشتند و سرور پیروزی جنگ با اندوه مرگ دختر پیامبر آمیخته شد و بهمین نسبت ، وحشت و اضطراب مشرکان و یهودان را احاطه کرد زیرا آنان هرگز باور نمی‌کردند که چنین پیروزی نصیب مسلمانان گردد ، و کوشش میکردند که بگویند این خبر دروغ است ولی با ورود نیروهای اسلام و اسیران قریش مطلب مسلم گردید.

مکیان از کشته شدن سران خود آگاه میشوند

چسپان خزاعی نخستین کسی بود که وارد مکه گردید ، و مردم را از حوادث خونین

« بدر » و کشته شدن سران قریش آگاه ساخت « ابورافع » که در آن روزها غلام عباس بود ، و بعدها از یاران رسول خدا و امیر مؤمنان گردید ، میگوید : آن روزها نور اسلام خانه عباس را روشن کرده بود ، عباس و همسر او « ام الفضل » و من اسلام پذیرفته بودیم ، ولی از ترس محیط ، ایمان خود را پنهان میداشتیم ، هنگامیکه خبر مرگ دشمنان اسلام در مکه منتشر شد ، ما فوق العاده خوشحال شدیم ، ولی قریش و هواداران آنها ساخت مضطرب و ناراحت شدند ، « ابولهب » که در این جنگ شرکت نکرده ، و کسی را بجای خود فرستاده بود ، در کنار چاه زمزم نشسته بود ، که مردم خبر آوردند که « ابوسفیان حرث » وارد شد ، « ابولهب » گفت با او بگوئید هر چه زودتر بامن ملاقات کند ، او آمد در کنار « ابولهب » نشست ، و جریان « بدر » را خوب تشریح کرد ، اضطراب و ترس بسان صاعقه ، آتشی در جان او افکند ، پس از هفت روز که در کوره تب میسوخت با بیماری مخصوصی جان سپرد .

داستان شرکت عباس عموی پیامبر در غزوه « بدر » از مشکلات تاریخ است ، و او از کسانی است که در این جنگ اسیر مسلمانان گردید ، او از یک طرف در این نبرد شرکت میکند ، از طرف دیگر در پیمان عقبه مردم مدینه را برای حمایت از پیامبر دعوت مینماید راه حل همان است که ابورافع غلام او میگوید او از کسانی بود ، که مانند برادرش ابوطالب بآئین توحید و رسالت برادرزاده اش ایمان قطعی داشت ولی مصالح روز اقتضا می کرد که ایمان خود را پنهان بدارد و از این طریق رسول خدا را کمک کند ، و برادرزاده خود را از تدارکات و نقشه های شوم قریش آگاه سازد چنانکه شرح این قسمت بعدها بیان خواهد شد .

گریه و نوحه سرائی ممنوع گردید

ابوسفیان برای اینکه قریش را در حالت خشم و غضب نگاه دارد ، و همواره مردم برای گرفتن خون دلاوران قریش آماده باشند ، دستور داد که احدی حق ندارد گریه و ناله کند ، و یا شاعری شعری بگوید زیرا گریه و نوحه از حس انتقام شما میکاهد و باعث شامت دشمنان میگردد ، و برای تحریک مردم اعلان کرد که نزدیکی زن بر او حرام است ، مگر اینکه انتقام کشته شدگان را از مسلمانان بگیرد .

« اسود مطلب » بر اثر ازدست دادن سه فرزند در آتش خشم و غضب میسوخت ، ناگهان گریه وزاری زنی را شنید ، خوشحال شد و تصور کرد که گریه بر کشته شدگان آزاد گردیده است ، کسی را فرستاد از جریان تحقیق کند ، ولی نتیجه تحقیق آنچه او میخواست نشد ، زیرا علت گریه زن این بود که شتر خود را گم کرده است ، و گریه بر شتر گمشده از نظر قانون « ابوسفیان »

بی مانع بود ، او بسیار متأثر شد و اشعاری سرود که دو بیت آن را با ترجمه از نظر خوانندگان میگذرانیم :

اتبکی ان تضل لها بعیر
فلاتبکی علی بکرو لکن
و یمنعها من النوم السهود
علی بدر تقاصرت الجود

یعنی آیا او بر شتر گمشده خود اشک میریزد ، و شبها برای خاطر از دست دادن شتر بیدار میماند ، نه ؛ در این لحظه هرگز شایسته نیست که او بر شتر جوان خود بگرید بلکه لازم است بر کشتگانی گریه کند که حظ و عزت و عظمت با مرگ آنها از بین رفت (سیره ابن هشام ، ج ۲ ص ۲۹۱)

آخرین تصمیم درباره اسیران

قانون اساسی اسلام درباره اسیران جنگی این است که آنها برده مسلمانان میشوند ، و از هر کدام بفرخور حال خود کار کشیده میشود ، اسیران با سواد به تعلیم و تربیت و صاحبان صنعت با محور آموزشی صنعتی گمارده میشوند ، چنان که سیره پیامبر و مسلمانان در نبردها و فتوحات اسلامی همین بوده است .

ولی در این جنگ روی ملاحظاتی اعلان شد که اسیران با پرداخت مبلغی از چهار هزار درهم تا هزار درهم آزاد میگردند ، و از هر کس فرخور حالی مبلغ متناسبی گرفته خواهد گردید ، و افراد فقیر و نیازمند بدون پرداخت « فدیة » آزاد میشوند .

انتشار این خبر در مکه باعث جنب و جوش نزدیکان اسیران گردید ، کسان هر اسیری مبلغی تهیه کرده و روانه مدینه گردیدند ، و با پرداخت « فدیة » اسیر خود را آزاد مینمودند ، هنگامیکه « سهیل عمرو » با پرداخت « فدیة » آزاد گردید یک نفر از یاران پیامبر از حضرت درخواست کرد که اجازه دهد دندانهای جلو او را بکشد تا برضد اسلام سخنی نتواند بگوید ، رسول خدا اجازه نداد و فرمود : این « مثله » کردن است و در اسلام جایز نیست .

« ابی العاص » داماد پیامبر ، شوهر زینب از مردان شریف و تجارت پیشه مکه بود ، وی با دختر پیامبر در زمان جاهلیت ازدواج نموده بود ، و پس از بعثت برخلاف همسر خود ، بائین اسلام نگروید ، و در جنگ بدر نیز شرکت داشت و اسیر گردید ، همسر او زینب آنروز در مکه بسر میبرد ، برای آزادی شوهر خود گردن بندى را که مادرش « خدیجه » شب زفاف با او بخشیده بود ، فرستاد . ناگهان چشم پیامبر بگردن بند دخترش زینب افتاد ، سخت گریست زیرا پیاد فدا کارهای مادر وی « خدیجه » افتاد که در سخت ترین لحظات او را یاری نموده و ثروت

خود را در پیشبرد آئین توحید خرج کرده بود .

پیامبر اکرم برای اینکه احترام اموال عمومی منظور گردد ، رو بیاران خود کرد و فرمود : این گردن بند متعلق بشما و اختیار آن باشماست اگر مایل هستید گردن بند او را رد کنید ، و « ابی العاص » را بدون پرداخت فدیة آزاد نمائید .

گفتار ابن ابی الحدید

وی میگوید داستان زینب را برای استاد « ابو جعفر بسری علوی » خواندم او تصدیق کرد ولی افزود آیا مقام فاطمه بالاتر از مقام زینب نبود ؟ ! آیا شایسته نبود که خلفاء ، قلب فاطمه را با پس دادن فدک ، بدست آورند ؟ ! بفرض اینکه فدک مال مسلمانان باشد ، میگوید من گفتم : فدک ضیق روایت نحن معاشر الانبیاء لانورث : (طائفه انبیاء چیزی یارث نمی - گذارند) از مال مسلمانان بود چگو نه ممکن است مال مسلمانان را به دختر پیامبر بدهند ؟ . استاد گفت : مگر گردن بند زینب که برای آزادی ابوالعاص فرستاده شده بود ، مال مسلمانان نبود ؟ !

میگوید : من گفتم : پیامبر صاحب شریعت بود ، و زمام امور در تنفیذ حکم در دست او بود ولی خلفاء چنین اختیاری را نداشتند .

استاد در پاسخ گفت : من نمیگویم که خلفاء بزور ، فدک را از مسلمانان می گرفتند و به فاطمه میدادند من میگویم : چرا زمامدار وقت ، رضایت مسلمانان را در پس دادن فدک جلب نکرد ، چرا بسان پیامبر بر نخاست و در میان اصحاب او نگفت : مردم ! زهرا دختر پیامبر شماست او میخواهد مانند زمان پیامبر نخلستانهای فدک در اختیار او باشد آیا حاضرید با طیب نفس فدک را پس بدهید ؟ !

ابن ابی الحدید در پایان مینویسد : من در برابر بیانات شیوای استاد پاسخی نداشتم و فقط بعنوان تایید ایشان گفتم ابوالحسن عبدالجبار نیز چنین اعتراضی به خلفاء دارد و میگوید : اگر چه رفتار آنها بر طبق شرع بوده ولی احترام زهرا و مقام زهرا ملحوظ نگردیده است .

عقل ، ادب ، دین ، سخاوت و حسن خلق

حضرت صادق میفرمود ، هر کس دارای این پنج خصلت نباشد

انسان در معاشرت و زندگی با او بهره ای نمیرد : عقل ، ادب ، دین ،

(نقل از محاسن برقی)

سخاوت و حسن خلق